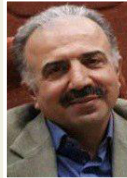


عدالت جهانی

عدالت توزیعی فراسوی مرزها؛ از آرمان تا واقعیت



ابوالفضل مینویی فر

اشاره

نابرابری و بی‌عدالتی در جهان همچنان جریان دارد و جوامع بسیاری به دلیل این بی‌عدالتی و به حاشیه رانده شدن و محروم بودن از حق اظهار نظر، چه رسد به مشارکت در تنظیم مناسبات بین‌المللی آسیب‌هایی عمیق دیده‌اند. حس هر انسان آزاده و عدالت‌طلب در مواجهه با چنین وضعی جریحه‌دار و خاطرش آزرده می‌شود. نویسندگان با تکیه بر این واقعیت، به این پرسش پاسخ می‌دهند که آیا این حس انسانی را می‌توان به دولت‌ها نیز تعمیم داد و بر اساس یک نظریه هنجار بنیاد روابط بین‌الملل نتیجه گرفت که دولت‌ها نیز وظیفه دارند تا ارزش‌های اخلاقی و انسانی چون عدالت را در روابط بین‌المللی خود رعایت کنند؟

مقدمه

هر از چند گاهی ما با رویدادها و آمارهایی در سطح جهان مواجه می‌شویم که نشانگر بی‌عدالتی و نابرابری‌های ژرف در جهان است. این رویدادها و آمارها می‌توانند در باره خشونت، فقر، بیماری و نابرابری میان انسان‌ها باشند. برای نمونه، به چند آمار که در "پروژه هزاره سازمان ملل" در سال ۱۹۹۶ ارائه شد توجه کنید: "هر سال ۶ میلیون کودک به خاطر سوء تغذیه پیش از رسیدن به پنج سالگی می‌میرند. بیش از یک میلیارد انسان با یک دلار در روز می‌گذرانند، در حالیکه ۲ میلیارد و ۷۰۰ هزار نفر با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کنند. بیش از ۳۰۰ میلیون در سال به مالاریا مبتلا می‌شوند و ۳ میلیون نفر سالانه بر اثر این بیماری جان خود را از دست می‌دهند. بیش از ۸۰۰ میلیون انسان همیشه گرسنه هستند که ۳۰۰ میلیون نفر از آنها کودک هستند، تنها ۸ درصد این کودکان قربانی قحطی یا دیگر وضعیت‌های اضطراری هستند و ۹۰ درصد آنها دچار سوء تغذیه مزمن هستند. بیش از ۲ میلیارد ۶۰۰ میلیون نفر به آب آشامیدنی دسترسی ندارند و هر سال ۵ میلیون نفر بر اثر بیماری‌های ناشی از آب [آلوده] می‌میرند" (Hyden, 2009: 294). در حالی که تنها در انگلستان "سالانه بیش از ۴ میلیون تن مواد خوراکی شامل ۱ میلیارد و ۹۰۰ میلیون سیب زمینی، ۲ میلیارد و ۶۰۰ میلیون برش نان، ۱ میلیارد گوجه فرنگی، ۱ میلیارد و ششصد میلیون سیب، ۴۴۰ میلیون سوسیس، ۲۲۰ میلیون برش بیکن، ۲۵۹ میلیون شکلات و شیرینی و مانند آنها دور ریخته می‌شوند" (Ibid.: 293). فقر و محرومیت در کشورهایی که کشورهای در حال توسعه نامیده می‌شوند معمولاً با خشونت و جنگ‌هایی که در آنها هزاران انسان، نظامی و غیر نظامی به خاک و خون کشیده یا از سرزمین خود رانده می‌شوند و سیلی از پناهندگان را پدید می‌آورد، همراه است.

این نابرابری و بی‌عدالتی در جهان می‌تواند هر انسان آزاده و عدالت طلبی را آزرده سازد. آیا این حس انسانی را می‌توان به دولت‌ها نیز تعمیم داد و بر اساس یک نظریه هنجار بنیاد روابط بین‌الملل نتیجه گرفت که دولت‌ها نیز وظیفه دارند تا ارزش‌های اخلاقی و انسانی چون عدالت را در روابط بین‌المللی خود رعایت کنند؟ یا چنان که جرج کنان (۱۹۰۴-۲۰۰۵) سیاستمدار رئالیست امریکایی می‌گوید "نظام اخلاقی به عنوان یک معیار کلی در تعیین رفتار دولت‌ها و بالاتر از همه معیاری برای سنجش و مقایسه رفتار دولت‌ها" نمی‌تواند در روابط میان آنها نقشی داشته باشد (Kennan, 1954: 49). بی تردید نظریه رئالیسم سیاسی با برخورداری از تاریخی طولانی و با تکیه بر سنت فکری نیکولو ماکیاولی و تامس هابز جهان‌بینی مسلط بر روابط بین‌الملل را شکل می‌دهد. این نظریه در سایه‌ی حاکمیت وضع طبیعی و آنارشی ناشی از آن بر سیاست جهان، با تفکیک حوزه‌ی سیاست داخلی از حوزه‌ی سیاست بین‌الملل بر این باور است که ویژگی اصلی روابط میان دولت‌ها قدرت و حفاظت از منافع ملی است و تضاد منافع میان دولت‌ها همیشه و پایدار است. بنابر این در روابط بین‌الملل اصل بر رقابت و ستیز بر سر منابع کمیابی همچون قدرت، ثروت و پرستیژ است، اگر هم سخنی از هنجارهای اخلاقی در میان است تنها پوششی است بر منافع ملی دولت‌ها. در این وضعیت آنارشیک و در نبود یک مرجع جهانی برای تضمین هنجارهای اخلاقی و قواعد بازی، همکاری میان دولت‌ها شکل نمی‌گیرد و یا بسیار ناپایدار است. در این پارادایم سخن گفتن از یک نظریه هنجارین روابط بین‌الملل و ارزش‌هایی چون عدالت جهانی بی‌معنا و ایده‌آلیستی است که ره به جایی

نخواهد برد و عالیترین هنجار، منافع ملی و دستیابی بدان در وضع طبیعی و ستیز آلود حاکم بر جهان است. حتی وجود حقوق بین الملل و کنوانسیون‌های مختلف در حوزه جنگ و صلح که اندیشمندان به طور جدی از دیرباز در آن حوزه به نظریه‌پردازی‌های هنجارین روی آورده و از عدالت در جنگ سخن گفته‌اند بدین معنی نیست که دولت‌ها در هر حال از آن پیروی می‌کنند، بلکه از آن به عنوان ابزاری برای پیشبرد منافع ملی درازمدتشان استفاده می‌کنند. از این رو بسیاری از اندیشمندان و نظریه‌پردازان روابط بین الملل عدالت، به ویژه عدالت توزیعی را امری مربوط به جوامع داخلی می‌دانند.

فارغ از نقدهایی که لیبرال‌ها و برساخت‌گرایان بر ارتودوکسی‌های نظریه رئالیسم سیاسی از جمله دولت‌محور بودن آن و نادیده گرفتن اهمیت وابستگی متقابل و پیچیده میان دولت‌ها، نقش سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی و شرکت‌های چندملیتی در روابط بین‌الملل و ذاتی و غیرقابل تغییر دانستن آنارشی حاکم بر جهان وارد کرده‌اند، بر اهمیت ارزش‌ها و هنجارها به ویژه عدالت در روابط بین‌الملل نیز تاکید شده است. چنانکه چارلز بیتس در نقد دیدگاه رئالیستی از روابط بین‌الملل می‌گوید که موضع هابزی ترکیبی است از یک تحلیل تجربی مبنی بر اینکه دولت‌ها نفعی در پیروی از قوانین همکارانه ندارند و یک نظریه توجیه اخلاقی که همه محدودیت‌های اخلاقی بر رفتار دولت‌ها باید منافع دراز مدت آنها را ارتقا بخشد. بیتس همچون بسیاری دیگر از نظریه پردازان روابط بین‌الملل بر اساس دلایل تجربی و واقعیت‌های جهان امروز چنین نتیجه‌گیری‌هایی که پایه در حاکمیت وضع طبیعی هابز بر روابط میان دولت‌ها دارند را رد می‌کند و استدلال می‌کند که به طور تجربی می‌توان دید که در سطح جهان نهادهای همکاری بین‌المللی بسیاری پدید آمده است که دولت‌ها با پیروی از قوانین مشترک به یکدیگر اعتماد و با یکدیگر همکاری می‌کنند و منافع خود را نیز در احترام به این قوانین و تداوم همکاری‌ها می‌بینند (Beitz, 1999: 63-4). از سوی دیگر، چارلز بیتس نظریه اخلاقی هابز را نیز به پرسش می‌گیرد و می‌گوید حتی اگر فرا اخلاق‌شناسی هابز را در مورد اصول روابط بین‌الملل در چارچوب منافع ملی نیز بپذیریم، این منافع افراد است که هسته اصلی منافع ملی را تشکیل می‌دهد و ضرورت‌های اخلاقی یک عمل، توجیهاتی فراتر از سودجویی کنشگر دارد و کنشگران می‌توانند با انگیزه‌هایی دیگر مانند انصاف و برابری و نه از سر سودجویی وارد همکاری با دیگر کنشگران شوند. بیتس بر این باور است که بر اساس تحلیل روابط بین‌الملل در چارچوب وضع طبیعی نمی‌توان گفت که رفتارها در قلمرو بین‌الملل در گرو دآوری‌های اخلاقی نیستند مگر آن که رویکردی شک‌گرایانه به کل اخلاق داشته باشیم (Ibid.: 64).

به تدریج بسیاری از نظریه پردازان روابط بین‌الملل به گونه‌ای از نظریه هنجارین روابط بین‌الملل گرایش پیدا کردند که در آن دولت‌ها علاوه بر پی‌گیری منافع ملی باید به اصول و تعهداتی نیز پایبند باشند. در این میان جان رالز که پیشتر نظریه عدالت در جوامع داخلی را ارائه داده بود با نوشتن کتاب "قانون مردمان" با رویکردی هنجاربنیاد به اصول و هنجارهای سیاسی عادلانه در روابط بین‌الملل پرداخت.

عدالت توزیعی و "قانون مردمان" جان رالز

رالز مهمترین فضیلت نهادهای اجتماعی را که از نظر او یک ساختار همکارانه است، عدالت می‌داند. از دیدگاه او، عدالت در نهادهای اجتماعی بستگی به شیوه‌ای دارد که ساختار اساسی جامعه منافع و مصائب ناشی از این همکاری اجتماعی را در میان افراد توزیع می‌کند. در نظریه عدالت رالز دو اصل اساسی وجود دارد.

هر سال ۶ میلیون

کودک از سو، تغذیه

می‌گیرند. بیش از یک

میلیارد انسان با یک دلار

در روز می‌گذرانند و سه

میلیون نفر سالانه بر اثر

مالاریا جان خود را از

دست می‌دهند. تنها در

انگلستان "سالانه بیش از

۴ میلیون تن مواد

خوراکی دور ریخته

می‌شوند.

اصل نخست بر داشتن حق مساوی هر فرد نسبت به گسترده‌ترین سیستم کامل آزادی‌های اساسی برابر که با یک سیستم مشابه آزادی برای همه سازگار باشد، تاکید می‌کند. اصل دوم می‌گوید که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شوند که: الف- هماهنگ با اصل عادلانه صرفه‌جویی، بیشترین مزیت را برای فرودست‌ترین قشرهای جامعه داشته باشد (این اصل مهم در نظریه جان رالز را "اصل تفاوت" می‌نامند)، در چارچوب برابری منصفانه فرصت‌ها، دسترسی به مقام و موقعیت‌ها برای همه امکان‌پذیر باشد. رالز همچون لاک و کانت پیرو نظریه قرارداد اجتماعی است. در این نظریه در "جایگاه نخستین" (مشابه وضع طبیعی هابز) افراد تصمیم می‌گیرند تا با یکدیگر متحد شده و بر اساس قراردادی مبتنی بر اصول عدالت، نهادهای اجتماعی تشکیل دهند. چگونگی تشخیص و تدوین اصول عدالت، بخش مهمی در نظریه عدالت رالز است. در این راستا او از یک ایده فرضی و محوری سخن می‌گوید که آن را "پرده نادانی" نامیده است. فرض بر این است که مردم عادی با توجه به سودجویی و منافع کوتاه‌بینانه‌شان نمی‌توانند نهاد اجتماعی و سیاسی عادلانه‌ای برپا کنند، از این‌رو رالز افرادی را بی‌هیچ وابستگی و دلبستگی به خانواده، دوستان، پیشه، مذهب و ملیت... در جایگاه نخستین به عنوان طرف‌های قرارداد فرض می‌کند؛ افرادی که گویی از جهانی دیگر آمده‌اند و در پس پرده‌ای از نادانی از خود و موقعیت خود قرار دارند. در این شرایط فرضی اگر این افراد بر سر اصولی از عدالت توافق کنند که منصفانه و عقلانی باشد، در حقیقت همان اصولی خواهند بود که جان رالز از آنها سخن می‌گوید.

نظریه رئالیسم

سیاسی با تکیه بر سنت

فکری نیکولو ماکیاولی و

تامس هابز جهان‌بینی

مسلط بر روابط بین‌الملل

را شکل می‌دهد. این

نظریه بر این باور است

که ویژگی اصلی روابط

میان دولت‌ها قدرت و

حفاظت از منافع ملی

است و تضاد منافع میان

دولت‌ها همیشگی و

پایدار است.

رالز سپس از قانون مرتبط با جامعه مردمان یا جهانی که از جمع‌های سیاسی یا به سخن او "مردمان" تشکیل شده است و آن را "قانون مردمان" نامیده، سخن می‌گوید. جامعه مردمان او، شامل دموکراسی‌های لیبرال و مردمان بسامان (مردمانی که هرچند دموکراسی لیبرال نیستند اما حقوق اساسی بشر را رعایت می‌کنند) (Rawls, 1999: 23)، آماده پذیرش کدهای رفتاری و اصولی از عدالت سیاسی در رفتارشان هستند. در این جا نیز او "جایگاه

نخستین "دیگری که شباهت بسیاری به یک کنفرانس بین‌المللی دارد را پیشنهاد می‌کند که در آن نمایندگان مردمان در پس پرده‌ای از نادانی در باره قلمرو، جمعیت، منابع طبیعی و دیگر اطلاعاتی که مانع تصمیمی منصفانه شود، بر سر "قانون مردمان" که هنجارهایی برای قضاوت در باره رفتارهای بین‌المللی است، توافق می‌کنند. این اصول که با حقوق بین‌الملل و منشور سازمان ملل همخوانی بسیاری دارند عبارت‌اند از:

۱. مردمان آزاد و مستقل هستند و این آزادی و استقلال باید مورد احترام دیگر مردمان قرار گیرد.
۲. مردمان باید قراردادهای و تعهدات خود را رعایت کنند.
۳. مردمان برابر هستند و متعهد به قراردادهای خود هستند.
۴. مردمان باید اصل عدم دخالت را رعایت کنند.
۵. مردمان حق دفاع از خود را دارند اما حق جنگیدن به دلایلی غیر از دفاع از خود را ندارند.
۶. مردمان باید حقوق بشر را گرامی بدارند.
۷. مردمان باید محدودیت‌های مشخص و ویژه‌ای را در کارزار جنگ رعایت کنند.
۸. مردمان وظیفه دارند به دیگر مردمانی که در شرایط نامساعد زندگی می‌کنند، شرایطی که آنان را از داشتن یک رژیم سیاسی و اجتماعی مناسب و عادلانه باز می‌دارد، کمک کنند (Ibid.).

در قانون مردمان از ضرورت عدالت توزیعی در روابط بین‌الملل که در "اصل تفاوت" نظریه رالز در رابطه با جامعه داخلی آمده، سخنی به میان نیامده است. این اصل که می‌گوید نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به‌گونه‌ای تنظیم شوند که بیشترین مزیت را برای فرو دست‌ترین قشرهای جامعه داشته باشد و پیشتر بدان اشاره شد در نظریه عدالت رالز در مرزهای ملی متوقف می‌شود. در واقع اصل هشتم قانون مردمان که ناظر بر کمک به مردمان با شرایط نامناسب است ماهیتی خیرخواهانه دارد و برخلاف جامعه داخلی که در آن باز توزیع منافع حاصل از همکاری اجتماعی اصلی اساسی در برپایی یک جامعه عادلانه است، عدالت توزیعی در جامعه مردمان رالز جایی پیدا نمی‌کند. استدلال اصلی رالز مبتنی بر یکی از تودوکسی‌های روابط بین‌الملل یعنی خودبسنده بودن و خودیاری‌گری دولت و جامعه ملی است. جامعه جهانی دارای یک ساختار همکارانه نیست که در چارچوب آن همکاری تنگاتنگی میان مردمان عضو همچون جامعه داخلی پدید آید و منافع و مصایبی تولید شود که نیاز به اصول عادلانه‌ای برای بازتوزیع آن وجود داشته باشد.

چارلز بیتس نظریه پرداز سیاسی در کتاب خود "نظریه سیاسی و روابط بین‌الملل" این استدلال جان رالز در تفکیک جامعه داخلی از جامعه جهانی بر اساس ساختار همکارانه‌ی آنها را به چالش می‌گیرد و می‌گوید "اگر فکر می‌کنیم جوامع ملی کاملاً بی‌نیاز هستند و رابطه‌ای با افراد، گروه‌ها، یا جوامع در آن سوی مرزهای‌شان ندارند، چه نیازی به پرداختن به عدالت بین‌المللی داریم؟ اصول عدالت قرار است رفتارها را تنظیم کند، اما اگر بر اساس فرض پیشین احتمال رفتار بین‌المللی وجود ندارد، فهم این که چرا اصول عدالت برای قانون مردمان مفید است دشوار خواهد بود" (Beitz, 1999: 132-3).

بی‌تردید امروزه جهان شاهد وابستگی‌های چند سویه‌ی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی میان دولت‌ها است چنان که از دهکده‌ی جهانی که نشانگر وجود یک ساختار همکارانه اجتماعی جهانی است، سخن گفته می‌شود. گذشته از مسائل مشترک میان ساکنان کره زمین در حوزه‌های مشترکی همچون تغییرات اقلیمی که نیازمند تصمیم جمعی کشورها است، در این ساختار مبادلات بسیاری در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انجام می‌شود و انبوهی از منافع و مصایب تولید می‌شود که به نابرابری‌ها در سطح جهان دامن می‌زند و عدالت توزیعی در جامعه مردمان را نیز ضروری می‌سازد. "ویژگی اصلی وابستگی چند سویه بین‌المللی معاصر مرتبط با مسئله عدالت، پیامدهای رشد سرمایه‌گذاری و تجارت بین‌المللی است. مازادهای سرمایه به سرمایه‌گذاری مجدد در جوامعی که تولید شده‌اند محدود نمی‌شوند، بلکه هر کجا که شرایط مساعد برای بالاترین بازده بدون ریسک‌های قابل پذیرش وجود داشته باشد سرمایه‌گذاری می‌شوند" (Ibid.: 144). بی‌تس می‌گوید روشن است که یک الگوی وابستگی چند سویه اقتصادی در قالب تجارت و سرمایه‌گذاری وجود دارد که به رشد بیشتر اقتصاد جهانی و تولید منافع کلان و آسیب‌هایی می‌انجامد و این پیامدها توسط مطالعات تجربی نیز تایید می‌شوند، اما اختلاف بر سر چگونگی توزیع این منافع است (Ibid.: 145). این "وابستگی چند سویه شکاف درآمدی میان کشورهای فقیر و ثروتمند را گسترش داده است هر چند دستاوردهای مطلق تقریباً برای همه ایجاد کرده باشد. چون دولت‌ها دسترسی متفاوتی به موهبت‌هایی [طبیعی] و فناوری‌هایی دارند، حتی تجارت آزاد، در غیاب انتقال مداوم به کمتر برخورداران، می‌تواند به نابرابری‌های روزافزون توزیع بین‌المللی (و بر اساس برخی دیدگاه‌ها به کاهش مطلق یا نسبی سطح رفاه فقیرترین طبقات) بیانجامد" (Ibid.: 146) در باره تأثیرات اقتصاد جهانی بر افزایش نابرابری‌ها در سطح جهان و حتی در جوامع داخلی بسیار گفته و نوشته شده است، اما مهم نتیجه‌ای است که چارلز بی‌تس از بحث خود در راستای نقد قانون مردمان جان رالز می‌گیرد. در واقع با وجود این وابستگی چند سویه، همکاری اجتماعی محدود به مرزهای ملی نخواهد بود و فراسوی مرزها نیز این همکاری در زمینه‌های گوناگون از جمله در اقتصاد وجود دارد. این همکاری منافع و مصایبی تولید می‌کند؛ مصایبی که اگر اقتصادهای ملی، مستقل بودند به وجود نمی‌آمدند، چراکه باید بر اساس اصولی عادلانه توزیع شوند، اما رالز در قانون مردمان خود عدالت بین‌المللی را به طور کلی

تامس پوگه

معیارهای اخلاقی را

جهان‌شمول می‌داند و با

رد استاندارد دوگانه

اخلاقی رالز می‌گوید

نمی‌توان نسبت به

نابرابری‌ها در روابط

بین‌المللی تفاوت بود. او

تأمین حداقل استاندارد‌ها

را کافی نیست و برای

دسترسی هر فرد به

ضروریات لازم برای یک

زندگی شایسته، تغییرات

ساختاری اولویت دارد.

در دوره‌ی دولت‌های

نهم و دهم به بسیاری از

کشورها کمک‌های مالی

زیادی شد که بخش شفاف

برنامه کمک‌های ایران را

تشکیل می‌دهند. به رغم

شفاف بودن این کار،

برخلاف قانون و بدون

تصویب در مجلس

نمایندگان به انجام رسید.

نادیده گرفته است. از دید چارلز بیتس "در یک جهان به هم پیوسته، پیامد محدود کردن اصول عدالت اجتماعی به جوامع داخلی یعنی مالیات گرفتن از ملت‌های فقیر تا دیگران بتوانند از زندگی در رژیم‌های "عادلانه" [داخلی‌شان] بهره ببرند (Beitz, 1999: 150). بدین ترتیب او عدالت داخلی را به عدالت بین‌المللی پیوند می‌زند و اهمیت اخلاقی و حقیقی بودن عدالت داخلی جوامع برخوردار بدون عدالت بین‌المللی را به پرسش می‌گیرد و اجرای اصول دوگانه نظریه عدالت جان رالز به ویژه اصل تفاوت را در جامعه مردمان و روابط بین‌الملل ضروری می‌داند.

اما به هر حال تفاوت‌هایی میان جامعه‌ی ملی و بین‌المللی وجود دارد که در حال حاضر مانع انجام این اصول در جامعه بین‌المللی هستند. برخی با توجه به وضعیت آنارشیک حاکم بر جهان و نبود نهادهای بین‌المللی مؤثر از یک سو، و نبود حسی از یک جماعت همبسته جهان‌میهن (cosmopolitan)، چنانکه در جماعت‌های همبسته ملی وجود دارد از سوی دیگر، گفتگو از عدالت توزیعی را سخن گفتن از امر ناممکن دانسته‌اند و "گفته‌اند اخلاق نمی‌تواند غیرممکن را بخواهد". چارلز بیتس در پاسخ ضمن رد این مخالفت‌ها و ناممکن بودن عدالت توزیعی در جهان، به تبیین رابطه نظریه ایده‌آل و جهان واقعی می‌پردازد و می‌گوید بی‌تردید برخی موانع گذرناپذیراند، اما بسیاری از آنها ظرفیت تغییر دارند، "نظریه ایده‌آل با این فرض که در گذر زمان می‌توان به یک جامعه‌ی عادلانه رسید استانداردهایی را تجویز می‌کند که اهداف تغییر سیاسی در جهانی غیر ایده‌آل را تشکیل می‌دهند. یک ایده‌آل را نمی‌توان صرفاً با این فرض که اکنون دست یافتنی نیست، کنار گذاشت" (Beitz, 1999: 156).

تامس پوگه و عدالت توزیعی

تامس پوگه نیز با رویکردی جهان‌میهن به نقد قانون مردمان رالز و مسئله عدالت جهانی پرداخته است. از دید پوگه نظریه‌ی جهان‌میهنی یا جهان‌شهروندی "یک موضع فکری و عقلی هنجاربنیاد است که نه تنها ارزیابی بلکه تجویز هم می‌کند که چیزها چگونه باید باشند. ایده‌ی اصلی نهفته در ارزیابی‌ها و تجویزهای همه‌ی گرایش‌های نظریه‌ی جهان‌میهنی برابری همه‌ی انسان‌ها است" (Goodin, 2007: 311). او چهار گرایش در نظریه جهان‌میهنی نام می‌برد که عبارتند از: جهان‌میهنی اخلاقی، جهان‌میهنی حقوقی، جهان‌میهنی عدالت اجتماعی و جهان‌میهنی تک‌پایه‌انگار (Ibid: 312-16).

تمرکز پوگه بر جهان‌میهنی عدالت اجتماعی است که در آن اصل بر برابر دانستن منافع همه انسان‌ها است و می‌کوشد تا این مبانی را از جهان‌میهنی اخلاقی استخراج کند. او دیدگاه رالز به پیروی از کانت را درباره‌ی جهان‌میهنی حقوقی که در پی برپایی یک دولت جهانی است که به نظر آنها به استبدادی جهانی می‌انجامد، را می‌پذیرد، اما استفاده جان رالز از این فرض "برای رد اعمال هرگونه مفهوم عدالت اجتماعی در ترتیبات نهادی فراملی" و محدود کردن عدالت اجتماعی به جوامع ملی را قابل قبول نمی‌داند و می‌گوید این استدلال فقط می‌تواند علیه جهان‌میهنی حقوقی باشد، نه علیه جهان‌میهنی عدالت اجتماعی. بدین

ترتیب مفهومی که رالز از عدالت اجتماعی و توزیعی ارائه می‌دهد از چهارچوب مرزهای ملی فراتر نمی‌رود و عدالت اجتماعی را منوط به گفتگوها و موافقت‌نامه‌های میان جوامع لیبرال و مردمان بسامان و شایسته می‌کند. از این رو عدالت اجتماعی موضوعی است که در حوزه‌ی سیاست خارجی این کشورها قرار می‌گیرد و کشورهای برخوردار می‌کوشند در قالب معاهداتی برای کمک به کشورهای فقیر در راستای تأمین نیازهای اساسی افراد (غذای کافی، سرپناه، پوشاک، دسترسی به آموزش ابتدایی و درمان...) مسئولیت اخلاقی خود را انجام دهند. در این رویکرد مفهوم برابری به ویژه در زمینه فرصت‌ها که در اصل تفاوت نظریه عدالت رالز معطوف به جامعه همبسته ملی است، در جامعه جهانی جایی ندارد.

به تدریج بسیاری از

نظریه پردازان روابط

بین‌الملل به‌گونه‌ای از

نظریه هنجارین روابط

بین‌الملل گرایش پیدا

کردند که در آن دولت‌ها

علاوه بر پی‌گیری منافع

ملی باید به اصول و

تعهداتی نیز پایبند

باشند. در این میان جان

رالز با نوشتن کتاب

"قانون مردمان" به اصول

و هنجارهای سیاسی

عادلانه در روابط بین‌الملل

پرداخت.

اما تامس پوگه تحت تأثیر دیدگاه جهان‌میهنی خود معیارهای اخلاقی را جهان‌شمول می‌داند و این استاندارد دوگانه اخلاقی رالز را نمی‌پذیرد و می‌گوید نمی‌توان نسبت به نابرابری‌ها در روابط بین‌الملل بی‌تفاوت بود. از این رو او با رویکردی برابری‌خواهانه به مفهوم عدالت جهانی تأمین حداقل استانداردها را کافی نمی‌داند و تغییرات ساختاری و "سازمان دادن به ساختار نهادهای اجتماعی به شیوه‌ای که هر کس در آن دسترسی برابر به ضروریات لازم برای یک زندگی شایسته را داشته باشد" (Follesdal, 2005 : 201) را در اولویت قرار می‌دهد. ساختار کنونی نهادهای اجتماعی و اقتصادی در جهان ناعادلانه هستند و نابرابری‌ها را در جهان تولید و تداوم می‌بخشند. بسیاری از موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای سیاسی و اقتصادی در مورد قوانین ناظر بر تجارت، سرمایه‌گذاری، وام، انتقال فناوری و حق مالکیت فکری و حفاظت از محیط زیست... نتیجه گفتگو میان کشورها در چهارچوب روابط مبتنی بر قدرت نابرابر است و بیشتر در خدمت منافع کشورهای قدرتمند و به زیان کشورهای فقیر است. در واقع می‌توان گفت در این شرایط ناعادلانه جهانی بسیاری از ملت‌ها به ویژه ملت‌های فقیر از روند طراحی و تدوین قوانین بین‌الملل کنار گذاشته شده‌اند. پوگه دقیقاً ساختار نهادهای فراملی از جمله سازمان تجارت جهانی را، که چنین گفتگوهایی در آن صورت می‌گیرد و نابرابری میان طرف‌های گفتگو را مورد چالش قرار می‌دهد. او می‌گوید "چنین گفتگوهایی بدون هیچ قیدوبندی از هرگونه مفهوم اساسی عدالت اجتماعی، بازتاب دهنده مهارت نابرابر و قدرت چانه‌زنی در میان دولت‌های گفتگوکننده خواهد بود و سبب به حاشیه راندن منافع افراد به ویژه آنها که در جوامع غیرلیبرال یا

نظریه ایده‌آل با این

فرض که در گذر زمان

می‌توان به یک جامعه‌ی

عادلانه رسید

استانداردهایی را تجویز

می‌کند که اهداف تغییر

سیاسی در جهانی غیر

ایده‌آل را تشکیل می‌دهند.

یک ایده‌آل را نمی‌توان

صرفاً با این فرض که

اکنون دست یافتنی نیست،

کنار گذاشت.

فقیر زندگی می‌کنند، می‌شود" (Goodin, 2007: 317). از نظر او این توزیع نیست که دارای اهمیت است بلکه ساختار نهادها، رویه‌ها و قوانین ناظر بر توزیع هستند که اهمیت بسیاری دارند. پوگه راه حل را در ارائه تفسیری جهان‌میهن از اصول نظریه عدالت جان رالز می‌داند و ارزیابی نهادهای اساسی اجتماعی با موقعیت اجتماعی محروم‌ترین‌ها را بر اساس اصل تفاوت نظریه رالز را در نظام بین‌المللی نیز ضروری می‌داند. بدین ترتیب "قانون برابری خواهانه مردمان" بر اعتبار سه اصل نظریه عدالت رالز در سطح جهانی تأکید می‌کند.

اگر فقر و نابرابری در جهان پیامد نهادهای ناعادلانه جهانی است و کشورهای ثروتمند سهمی مهم و تاریخی در تدوین و طراحی نهادهای ناعادلانه جهانی داشته‌اند، آن گاه نه تنها این کشورها بلکه شهروندان مرفه آنها باید بر اساس مسئولیت تاریخی‌شان سهم عمده‌ای نیز در مسئولیت تصحیح بی‌عدالتی‌ها را بر عهده بگیرند. این مسئولیت و تعهد اخلاقی ناشی از سهمی است که این کشورها در فقر و فلاکت کشورهای دیگر داشته و دارند. بنابراین تامس پوگه برخلاف رالز، نگرانی اخلاقی گروه مردمان برخوردار برای کمک به جوامع دچار فقر مطلق تا رسیدن به حداقل استاندارد زندگی آن‌ها هم از سر خیرخواهی را کافی نمی‌داند و بر اصلاح ساختاری نهادهای بین‌المللی در راستای عدالت و توزیع منصفانه فرصت‌ها تأکید می‌کند. در این راه بیشترین مسئولیت بر عهده کسانی است که بیشترین سود را از این بی‌عدالتی‌ها برده‌اند.

به‌هر حال تحلیل و ارزیابی بی‌عدالتی و نهادهای ناعادلانه جهانی یک چیز است و تغییر آن چیز دیگر. بی‌تردید نظام ناعادلانه جهانی با منافع کشورهای ثروتمند و شهروندان‌شان گره خورده است و در برابر اصلاحات ساختاری مقاومت می‌کند. شاید همین امر تامس پوگه را وادار کرد تا با توجه به واقعیت‌های کنونی جهان از نظریه ایده‌آل عدول کند و مفهوم "عدالت بنیادی" را پیشنهاد دهد و اکنون در چارچوب نظریه‌ای غیر ایده‌آل به دسترسی مطمئن افراد به حداقل نیازهای اساسی بسنده کند و آن را یک وظیفه پراگماتیستی نام نهد (Pogge, 2002: 38-39)، چنان که خود او با یادآوری ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر که می‌گوید: "همه مستحق یک نظام اجتماعی و بین‌المللی هستند که در آن حقوق و آزادی‌هایی که در این اعلامیه آمده است بتوانند محقق شوند. ایده‌ی اصلی در این جا این است که طراحی همه نهادهای اجتماعی باید در راستای این هدف والا هدایت شوند که حقوق بشر همه انسان‌ها برآورده شود. اگر این هدف را نمی‌توان به طور کامل برآورده کرد باید بدان نزدیک شد" (Ibid: 64)، پوگه بر آن است تا از جهان‌میهنی عدالت توزیعی کمتر سختگیرانه سخن بگوید.

ایران و برنامه کمک به کشورهای فقیر

چندی است در راهپیمای‌های اعتراض‌آمیز در ایران شعاری شنیده می‌شود که قابل تأمل است. شعار "نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران" صرف نظر از واژگان به کار برده شده در آن، نشانگر نوعی احساس بی‌عدالتی است که در میان شعار دهندگان وجود دارد. این حس

بی‌عدالتی ناشی از کمک‌های دولت به برخی کشورهای فقیر و مردمانی است که با معیارهای دولت ایران (از جمله معیارهای ایدئولوژیک و سیاسی) محروم و نیازمند تشخیص داده می‌شوند. این کمک‌ها به صورت وام‌های کم بهره، کمک‌های بلاعوض، ساخت پروژه‌های گوناگون مانند بیمارستان، تونل... در آن کشورها و یا از طریق سازمان‌هایی چون کمیته امداد انجام می‌شود. چرا چنین کمک‌های انسانی که ظاهراً با اهدافی والا و انسان‌دوستانه صورت می‌گیرد چنین واکنش‌های منفی در پی دارد.

به‌هر حال بر اساس نظریه جان رالز جوامع ملی نهادهای همکاری اجتماعی هستند. این نهادها در نتیجه همکاری مردمان مشارکت‌کننده منافع و مصایبی تولید می‌کنند و اصل توزیع عادلانه (اصل تفاوت) ایجاب می‌کند تا این منافع و مصایب عادلانه در میان آنها توزیع شود. بر همین اساس معیار عادلانه بودن یک نهاد همکاری اجتماعی وضعیت محروم‌ترین قشرهای جامعه است یعنی این‌که تفاوت‌ها در برابری باید طوری تنظیم شوند که بیشترین نفع به محروم‌ترین‌ها برسد. عادلانه یا ناعادلانه بودن جامعه ایران به عنوان یک نهاد همکاری نیازمند بحثی جداگانه است، همین بس که بر اساس برخی آمارها، ۳۳ درصد جمعیت ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند (www.tasnimnews.com/fa/news/1462316). با توجه به محرومیت قشر عظیمی از مردم کشور، آمار و اخباری در رسانه‌های گروهی منتشر می‌شوند که به حس بی‌عدالتی دامن می‌زند. به این آمار که در سایت دیپلماسی ایرانی آمده توجه کنید: ایران به سریلانکا یک میلیارد و نهصد میلیون دلار وام بدون بهره داده، ایران موافقت کرده است یک سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری در بولیوی انجام دهد و وامی کم‌بهره به ارزش ۲۸۰ میلیون دلار در اختیار این کشور قرار دهد. علاوه بر این، ایران برای ساخت بیمارستان، کارخانه سیمان و شبکه تلویزیون سراسری هم ۲۲۵ میلیون دلار به این کشور وام پرداخت کرده است. کشور سنت وینسنت و نامی ۷ میلیون دلاری از ایران دریافت کرد و رئیس‌جمهور این کشور اعلام کرد که سخنرانی‌های محمود احمدی‌نژاد در سازمان ملل باعث افتخار سنت وینسنت است. اکوادور، زیمبابوه، نیکاراگوئه، گامبیا و تانزانیا... نیز در لیست دریافت‌کنندگان وام‌های کم‌بهره و یا کمک بلاعوض از ایران بوده‌اند (irdiplomacy.ir/fa/page/1914455). شاید بتوان گفت در مقایسه با بخش غیر شفاف این کمک‌ها بخش تقریباً شفاف برنامه کمک‌های ایران را تشکیل می‌دهند که بیشتر در دوره دولت‌های نهم و دهم بر خلاف قانون، بدون تصویب در مجلس انجام شده است (ن.ک. به مناظره مصباحی مقدم و مظاهری در باره کمک‌های خارجی ایران در www.ilna.ir/4/453369). مسئله فساد در کشورهای در حال توسعه که معمولاً دریافت‌کننده این گونه کمک‌ها هستند را نیز باید در نظر گرفت، تخمین زده می‌شود سالانه حدود چهل میلیارد دلار از کمک‌های بین‌المللی توسط رهبران فاسد این کشورها دزدیده و به خارج منتقل می‌شود (<http://www.nytimes.com/2007/09/181>).

بسیاری از کشورهای برخوردار، علاوه بر کمک‌های اضطراری در هنگام حوادث طبیعی، به عنوان بخشی از دیپلماسی خود برنامه‌ای برای کمک به کشورهای فقیر و محروم دارند که به صورت شفاف و با تصویب نمایندگان مردم و اطلاع مالیات‌دهندگان انجام می‌شود. در ایران نیز بر اساس قانون اساسی پرداخت وام و کمک به کشورهای خارجی باید از تصویب نمایندگان

مردم بگذرد. بر اساس جهان‌روا بودن اصول اخلاقی نمی‌توان با کمک‌های انسان‌دوستانه به مردمان دیگر مخالف بود، اما آیا بدون باور عمومی مردم و رشد این اندیشه در میان آنها که "خلق همه یکسره نهال خدایند" می‌توان بدین کار دست یازید؟ گام اول در این راه برآوردن نیازهای اساسی مردم کشور و تأمین یک زندگی شرافتمندانه برای آنها است.

منابع:

- Beitz, Charles (1999) *Political Theory and International Relations*. New Jersey, Princeton: Princeton University Press
- Follesdal, Andreas and Thomas Pogge (2005), *Real World Justice, Grounds, Principles, Human Rights and Social Institutions*. Dordrecht: Springer
- Griffiths, Martin (2007), *International Relations Theory for the Twenty First Century, An introduction*. New York: Routledge
- Goodin, Robert E., Philip Pettit and Thomas Pogge (2007), *A Companion to Contemporary Political Philosophy*. Oxford: Blackwell Publishing
- Hayden, Patrick (2009), *Ashgate Research Companion to Ethics and International Relations*. Farnham: Ashgate Publishing Company
- Jackson, Robert (2005), *Classical and Modern Thought on International Relations*. New York: Palgrave Macmillan
- Kennan, George F. (1954), *Realities of American Foreign Policy*. Princeton: Princeton University Press
- Pogge, Thomas W. (2002), *World Poverty and Human Rights, Cosmopolitan Responsibilities and Reforms*. Oxford: Blackwell Publishing
- Rawls, John (1999), *The Law of Peoples*. Cambridge: Harvard University Press